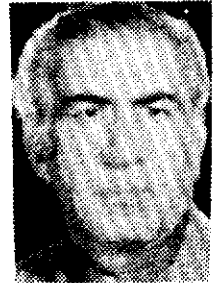


دادگستری منهای دادسرا = کاهش دقت قضائی



نوشته هوشنگ قوامی
(لامی بازداشت)

صادر کرده، معمولاً به تصور این که عملش درست بوده هنگام صدور حکم هم بر مبنای آن، حکم محکومیت صادر می‌کند، در صورتی که اگر دادسرا وجود داشت تمام این اعمال بوسیله دادسرا انجام می‌شد و دادسرا مکلف بود تحصیل دلیل بکند و دادگاه می‌بایستی در کمال بی‌طرفی به دلایل طرفین (دادسرا و شاکی خصوصی از یک طرف و متهم از طرف دیگر) رسیدگی و حکم شایسته را در موضوع مطروحه صادر کند.

کاهش میزان دقت

از معایب دیگر حذف دادسراها بطوری که عملاً در مدت اجرای قانون تجربه شده بی‌دقتی دادگاهها به علت ازدحام و تراکم کار است. بدفعات ملاحظه شده در حالی که قاضی دادگاه مشغول رسیدگی به پرونده بسیار مهمی با حضور اصحاب دعوی است مرتباً ارباب رجوع به دادگاه مراجعه و تقاضای فرصتاً تمدید برگ جلب و یا صدور دستور اداری دیگری را می‌کنند و یا در خلال کار، چند پرونده کیفری از نیروهای انتظامی همراه طرفین دعوی به دادگاه آورده می‌شود، که موجب دفع الوقت و تفرق فکری قاضی دادگاه و لاجرم سبب کاهش دقت عمل او می‌شود.

اگر دادسرا وجود داشت قاضی دادگاه در کمال آرامش و تمرکز حواس می‌توانست به چند پرونده‌ای که در روز تعیین وقت دادرسی کرده رسیدگی و حکم قضیه را صادر کند و دادسرا هم طبق قانون آئین دادرسی کیفری به وظائف خود عمل می‌کرد و هرگز مقید به دقت و محدودیت‌های رسیدگی دادگاهی نبود. نکته قابل توجه اینکه افزایش روزافزون جمعیت شهرها منجر به افزایش و تنوع جرائم می‌شود که رسیدگی دقیق و عادلانه به دعوی را با ضوابط جدید به علت تراکم کار با اختلال جدی مواجه می‌کند، لذا به منظور افزایش سرعت کار و دقت در آن و با توجه به تجربه وجود دادسرا و ثمرات مثبت آن به نظر می‌رسد احیاء دادسرا که مستقیماً منجر به تقسیم منطقی کار می‌شود و عملاً از سنگینی کار دادگاهها کاسته و بر میزان دقت و وظیفه خطیر قضاوت می‌افزاید، امری ضروری و لازم است. بنابراین پیشنهاد می‌شود طبق ماده واحده‌ای دادسراها را در سراسر کشور مجدداً احیاء می‌کنند.

را به متهم یا وکیل او ابلاغ کند تا در جلسه دادرسی دادگاه، در حدود آن به دفاع بپردازند و دلایل رد کیفرخواست را ذکر کنند. قاضی دادگاه در نهایت بی‌طرفی می‌بایستی قضاوت کند و با در نظر گرفتن دلایل کیفرخواست، و با دلایل رد آن اتخاذ تصمیم و اصدار رأی در محکومیت یا برائت کند. در اصطلاح قضائی مرسوم بود که قاضی تحقیق و قضات دادسرا مکلف به تحصیل دلیل هستند ولی اگر دادگاه تحصیل دلیل می‌کرد از جنبه بی‌طرفی خارج می‌شد و کار او را تخلف انتظامی محسوب می‌کردند. در حالی که در قانون تشکیل دادگاههای عمومی با حذف دادسراها قضای دادگاه با توضیحاتی که داده شد از جنبه بی‌طرفی خارج می‌شود، یعنی از ابتداء تشکیل پرونده باید تحصیل دلیل کند، لذا خود بازپرس قضیه مطروحه می‌شود و بدون اینکه کیفرخواستی صادر شده باشد به متهم یا وکیل او اخطار می‌کند که برای دفاع در دادگاه حضور به هم رساند، و هیچ اطلاعی از دلایل اتهام به متهم یا وکیل او تفهیم نمی‌شود.

موضوع دیگر این که در قوانین آئین دادرسی کیفری، در جرائمی که نیاز به صدور قرار بازداشت موقت داشت بازپرس پس از رسیدگی و ذکر دلایلی که بنظرش کافی می‌رسید (فرصتاً امحاء آثار جرم و فرار متهم و یا جنائی بودن اتهام) قرار بازداشت موقت صادر می‌کرد و ملزم بود قرار مذکور را به متهم ابلاغ کند تا اگر اعتراضی دارد بنویسد. این قرار باید به موافقت دادستان هم می‌رسید و سپس پرونده برای رسیدگی به اعتراض متهم، به دادگاه صالحه ارسال می‌شد. در صورت تأیید قرار، طبق ضوابط حاکم لازم بود در مورد جرائم جنائی هر ۴ ماه یک بار و امور جنحه در هر دو ماه یک بار حکم قرار بازداشت تجدید نظر شود. اگر دادگاه حکم را نقض می‌کرد، بایستی تأمین دیگری از متهم اخذ شود. در قانون دادرسی کیفری پیشنهادی در خصوص قرار بازداشت موقت رئیس دادگاه رأساً قرار بازداشت موقت متهم را صادر می‌کند و هیچ مرجع دیگری حق اعتراض ندارد و از متهم نیز این حق سلب شده است، چه بسا در عمل دیده شده متهم بی‌گناه بوده و تیرنه هم شده ولی چون قرار بازداشت موقت برای او صادر شده می‌بایستی بدون اعتراض در زندان بماند! تالی فاسد دیگر این روش آن است که همان قاضی که قرار بازداشت موقت متهم را که شدیدترین و بالاترین تأمین قضائی است

از زمان تشکیل دادگستری هر دولت و وزیری که بر سر کار آمد اصلاح و تسریع کار دادگستری و رسیدگی به گرفتاریهای مردم را جزء برنامه‌های پیشنهادی خود قرار داد. در این مقال به گذشته اصلاحاتی که در این امور شده اثباتاً یا نغیاً اشاره‌ای نخواهیم کرد. غرض از نگارش این سطور بررسی «قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب» مصوب سال ۷۳ است که در آن دادسراهای عمومی حذف شد. البته بعد از انقلاب دادسراهای استان را حذف کردند و در هر شهرستان دادسرا را به دادسرای عمومی تبدیل کردند. اکنون با حذف دادسرا از زمان لازم الاجرا شدن قانون مذکور با نگرشی قضائی و از جنبه عمومی و مردمی باید این مسئله را مورد بررسی نقادانه قرار داد که حذف دادسراها چه نتایجی به بار آورده است؟

حذف دادسراها از بی‌طرفی قاضی می‌کاهد زیرا در تشکیلات قدیم دادگستری که دادسرا وجود داشت، دادستان که همان مدعی العموم بود طرف دعوی قرار می‌گرفت و دادسرا ترکیب شده بود از دادستان که ریاست آن را داشت و تعدادی دادیار و شعب بازپرسی که صرفاً در امور کیفری پس از وقوع جرم اقدام می‌کردند. بازپرسان رسیدگی‌های لازم را برای کشف جرم انجام می‌دادند و از ضابطین دادگستری و سازمانهای دیگر که مؤثر در کشف جرم بودند، یعنی پزشکی قانونی و کارشناسان دادگستری یاری می‌طلبیدند.

بعد از کشف واقعتاً امر، پرونده با صدور کیفرخواست به دادگاه صالحه ارسال می‌شد. در کیفرخواست صادره کلیه دلایل و مدارک موجود در پرونده کلاسه شده، با نظم و ترتیب و با استناد به مواد قانونی به دادگاه ارسال می‌شد. طبق قانون آئین دادرسی کیفری دادگاه مکلف بود کیفرخواست صادره

